

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره شصت و ششم، پاییز ۱۴۰۱: ۵۰-۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیلی جامعه‌شناختی بر حکایت «شیخ صنعان» در منطق الطیر (براساس نظریه «داغ ننگ» اروینگ گافمن)

محمد خسروی شکیب*

چکیده

حکایت «شیخ صنعان» یکی از روایت‌های خواندنی در ادبیات عرفانی است. ضرورت و کاربست نظریه‌های جدید، موجب می‌شود تا حکایت مذکور فراتر از متن و بافت عرفانی خود، نشان‌دهنده دلالت‌های جامعه‌شناختی و روانشناختی باشد. با استفاده از رویکردهای مربوط به روانشناسی اجتماعی، علاوه بر خارج کردن متن مذکور از محدودیت‌های سنتی، ظرفیتی توضیحی و تفسیری فراهم می‌شود تا حکایت «شیخ‌صنعان» با توجه به نظریه «داغ ننگ» اروینگ گافمن، مورد ارزیابی قرار گیرد. گافمن با اصرار بر تحلیل رفتار و کنش‌های آگاهانه افراد در اجتماع، مبدع جامعه‌شناسی تحلیلی و غیر کمی است. روش تحقیق مورد نظر در این مقاله نیز کیفی، توصیفی و از نوع تحلیل رفتار و کنش فردی است. وجود متغیرهایی چون «الگوی نمایش»، «دو خویشی»، «طردشدگی و انزوای اجتماعی»، «ضایع شدن هویت مشترک»، «آگاهان و خودی‌ها»، «آشکارشدگی»، «عادت‌واره»، «بازیافتن هویت از دست‌رفته»، «مکانیسم‌های دفاعی و روانی» و... در روایت شیخ صنعان، موجب شده است تا تحلیل و همچنین نتایج برآمده از کاربست نظریه جامعه‌شناختی - روانشناختی «داغ ننگ» گافمن در این حکایت، باورپذیر و متقاعدکننده باشد. پیش‌فرض این است که عدم تعادل و توازن میان «خود» فردی و «خود» اجتماعی، موجب «داغ ننگ» و رسوایی شیخ صنعان شده است.

واژه‌های کلیدی: شیخ صنعان، جامعه‌شناسی، اروینگ گافمن، چند خویشی، داغ رسوایی.

مقدمه

افراد در فرایند رشد تکاملی خود، به شرکت در گروه‌ها و گرایش‌های فکری و جمعی، تمایل نشان می‌دهند. بدیهی است که در کنار هویت فردی، هویت مشترک و گروهی آنها اهمیت پیدا می‌کند. هویت گروهی همان هویت اجتماعی است که افراد برای رهایی از درماندگی و بی‌پناهی و همچنین به عنوان یک ابزار استراتژیک و حیاتی، به آن نیاز دارند. ضرورت هویت مشترک در اجتماع باعث شده است تا افراد برای هماهنگی با هنجارهای اجتماعی و الگوهای رفتاری مورد نظر جمع، تصویری را به نمایش بگذارند که اغلب با هویت فردی آنها متفاوت است. این الگوها و باورهای مشترک همان شاخص‌های فراتر از اختیار هستند که مبنای ارزیابی و داوری شخصیت اجتماعی افراد قرار می‌گیرند (ریترز، ۱۳۷۹: ۲۷). در بسیاری از جوامع، افراد برای کسب هویت اجتماعی ناچارند که تصویر خاصی از «خود» را به نمایش بگذارند که بیشتر از آنکه نمایش دهنده واقعیت باشد، حاصل جبر و توقعات اجتماعی است که افراد را وادار می‌کنند تانقش‌هایی را بازی کنند که با ماهیت و هویت واقعی آنها در تناقض است. «اروینگ گافمن» از جامعه‌شناسان معاصر است که به‌صورت تجربی و میدانی تلاش کرده است تا با ارتباط و نزدیک شدن با مردم در اجتماع، روشی را در جامعه‌شناسی طرح کند که بر مردم‌شناسی و تحلیل مناسبات عادی و روزمره زندگی استوار شده است. برخی او را مانند بالزاک می‌دانند که بر شناخت واقعیت زندگی مردم اصرار دارد (گیدنز، ۱۳۷۴: ۵۲). برخی نیز او را جامعه‌شناسی در سطح خرد و نزدیک به مکتب شیکاگو می‌دانند (Vrheeven, 1993: 319) که به اتفاقات روزمره و «تحلیل گفتگو»^(۱) اهمیت می‌دهد. گافمن به هویت مشترک و جمعی افراد و شناخت آن در گروه، اهمیت زیادی می‌دهد. هویت اجتماعی افراد، کنش‌های متقابل ویژه‌ای را ایجاد می‌کند که ممکن است توسط گروه اجتماعی رد و یا پذیرفته شوند. گافمن به کنش افراد «نقش» می‌گوید چراکه افراد جامعه تلاش دارند تا نقشی پذیرفتنی و درست از «خود» نشان دهند؛ هرچند ممکن است فریبکارانه باشد و یا با شخصیت واقعی افراد همخوان نباشد. او «خود» را محصول کنش متقابل فرد در صحنه اجتماع می‌داند. گافمن معتقد است که (Goffman, 1959: 32). اجتماع یک «چارچوب صحنه نمایش» است که افراد تلاش دارند

«توانمندی»های خود را برای تاثیرگذاری بیشتر بر حضار، نشان دهند. او می‌گوید: که افراد با ورود به موقعیت‌های جدید تلاش می‌کنند برای تأثیرگذاری بیشتر، نقشی آرمانی و ایده‌آل از «خود» را به نمایش بگذارند که این نقش ممکن است خلاف واقعیت و شخصیت افراد باشد و باعث رسوایی و از دست رفتن هویت مشترک و گروهی آنها شود (گافمن، ۱۳۸۶: ۵۳).

گافمن با طرح الگوی «چندخویشی»، «خود» فردی را از «خود» جمعی و مشترک جدا و متفاوت می‌داند. «خود» واقعی ذهنی، عامل و مقدم بر «خود» جمعی و مشترک است. «خود» مشترک، نقشی است که در جریان تجارب و فعالیت‌های اجتماعی ظاهر می‌شود. به عبارتی دیگر «خود» مشترک و جمعی، حاصل انگیزه و تقلید اجتماعی است. در حکایت «صنعان»، ناتوانایی در حفظ تعادل میان نقش «خود» فردی و طرح‌واره‌های مورد نظر گروه و جمع، موجب انزوا و طرد شیخ از اجتماع می‌شود. شیخ صنعان نمی‌تواند میان «خود» فردی و «خود» اجتماعی، توازن برقرار کند؛ لاجرم این شکاف میان نقش فردی و نقش جمعی، موجب رسوایی و ننگ می‌شود. سؤال این است که:

آیا می‌توان حکایت «شیخ صنعان» را با تأکید بر نظریه «داغ رسوایی»^(۲) اروینگ گافمن مورد بررسی و تحلیل قرار داد؟

آیا ناتوانی در برقراری تعادل و توازن میان «خود» فردی و «خود» مشترک، موجب رسوایی شیخ صنعان شده است؟

پیش‌فرض مقاله این است که متغیرهایی تفسیری مانند «از دست دادن هویت گروهی»، «انزوا و طردشدگی»، «طرح تقابل در الگوی دو خویشی»، «صحنه و الگوی نمایش»، «وجود آگاهان و اطرافیان»، «درس‌آموزی»، «عادت واره‌ها» و ... نشان می‌دهند که حکایت مذکور ظرفیت‌های توضیحی فراوانی دارد که می‌تواند بر مبنای نظریه «داغ ننگ» اروینگ گافمن، مورد ارزیابی و نقد روانشناختی و جامعه‌شناختی قرار گیرد. شیخ صنعان و ناتوانی او در کنترل صحنه نمایش و همچنین ناهمخوانی میان نقش «خود» فردی و نقش «خود» مشترک، مهمترین عامل مؤثر در رسوایی و انزوای اجتماعی او است.

پیشینه تحقیق

با بررسی و جستجو در پایگاه‌های اطلاعاتی مقاله‌ای در ارتباط با کاربرد نظریه «داغ ننگ» گافمن در حوزه زبان و ادبیات فارسی، یافت نشد. مقالات یافت شده اغلب جامعه‌شناختی و میدانی بودند. در مقاله‌ای با عنوان «روش‌شناسی نظریه اجتماعی گافمن» (۱۳۹۰) تلاش شده است تا به صورت مختصر نظریه‌های گافمن مورد توجه و تحلیل قرار بگیرد. مقاله «بررسی و تحلیل اندیشه و نظریه‌های اروین گافمن» (۱۳۹۴) بدون توجه به تحلیل عملی و موردی، صرفاً اندیشه‌های گافمن را به صورت نظری مورد بررسی قرار می‌دهد. در مقاله «تحلیل رمان رویای تبت بر اساس استعاره‌ی نمایشی گافمن» (۱۳۹۱) تلاش شده است تا نقش و رفتار زنان رمان مذکور را در موقعیت‌های متفاوت اجتماعی، مورد بررسی قرار دهد. این مقاله با استناد به نظریه «نقش» از گافمن به این نتیجه می‌رسد که اجتماع می‌تواند نقش و هویت‌های متفاوتی را بر یک فرد تکلیف کند. در مورد حکایت شیخ‌صنعان نیز کارهایی انجام شده است که هیچ وجه اشتراکی با کار پیش رو ندارند. «نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان بر اساس نظریه فرایند فردیت یونگ» (۱۳۹۰) و همچنین «تحلیل داستان شیخ صنعان منطق‌الطیر بر اساس نظریه کنش گرماس» (۱۳۹۱) از جمله آنها هستند. نوشته پیش‌رو می‌تواند یکی از نخستین تلاش‌هایی باشد که به کاربرد عملی نظریه «داغ رسوایی» گافمن در حوزه زبان و ادبیات فارسی مبادرت کرده است.

رویکرد نظری تحقیق

اروینگ گافمن، همواره تلاش می‌کند تا در فرایند جامعه‌شناختی خود، به روانشناسی اجتماعی و کنش‌های آگاهانه فردی توجه کند. او با بررسی و تحلیل‌های کیفی، کتاب‌هایی چون «نمود خود در زندگی روزمره»، «تیمارستان»، «مواجهه‌ها؛ کنش متقابل»، «اشکال گفتگو» و مهمتر از همه «داغ ننگ؛ چاره‌اندیشی برای هویت گمشده»^(۳) را نوشته است. در کتاب «نمود خود در زندگی روزمره» ذکر شده است که صحنه نمایش اجتماع با چهارچوب و قواعد خود، افراد و رفتار آنها را کنترل می‌کند. چهارچوب‌هایی که

درجهت پیش‌برد اهداف حاکمیت هستند، افراد را وادار به اجرای نقش‌هایی می‌کنند که ممکن است مورد قبول آنها نباشد (گافمن، ۱۳۹۱: ۵۵). او برای افراد در اجتماع، نقش‌ها و «خود»‌هایی متعدد تعریف می‌کند که شامل خودهای اجتماعی و «خود» واقعی می‌شود. افراد یک «خود» واقعی دارند که اغلب پنهان و پوشیده است، اما بسته به کارکردهای اجتماعی، افراد ممکن است «خود»‌های جمعی متعدد داشته باشند. «هرچقدر شکاف میان «خود» فردی و «خود» اجتماعی افراد بزرگتر باشد تخریب هویت اجتماعی افراد بیشتر می‌شود و احتمال «داغ ننگ و رسوایی» بیشتر می‌شود» (ایمان و مرادی، ۱۳۹۰: ۶۶). «داغ ننگ» موجب تباهی و خدشه دار شدن هویت جمعی افراد می‌شود. میزان داغ دیده‌گی افراد به میزان اصراری و تأکیدی است که آنها بر نقش اجتماعی غیرواقعی خود دارند. به عبارت دیگر اگر یک فرد مدعی مذهب و دیانت، خطایی اخلاقی داشته باشد، داغ ننگ او برجسته‌تر از افراد عادی است. گافمن سه نوع «داغ رسوایی» را بیان می‌کند. داغ‌هایی که به واسطه نقص ظاهر افراد بوجود می‌آیند. داغ‌هایی که به واسطه نقص شخصیت و احساسات فردی به وجود می‌آیند. داغ‌هایی که به ملیت و مذهب افراد برمی‌گردند (گافمن، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۴). فردی که داغ ننگ دارد همواره تلاش می‌کند تا هویت ضایع شده خود را ترمیم کند و از پذیرش جمعی برخوردار شود. این فرد از گروه و اجتماع طرد و منزوی می‌شود و اغلب از سوی دوستان نزدیک و گروه اندک «آگاهان» درک و حمایت می‌شود. کتاب «داغ ننگ؛ چاره‌اندیشی برای هویت گمشده ۳» که توسط گافمن نوشته شده است تلاش دارد تا با تأکید بر روانشناسی اجتماعی، به تحلیل نظریه «داغ ننگ» و چگونگی پیدایش، انواع آن و همچنین واکنش افراد در برابر آن بپردازد. این کتاب پنج فصل دارد که به ترتیب با عناوینی چون «داغ ننگ و هویت اجتماعی»، «کنترل اطلاعات و هویت شخصی»، «مشارکت جمعی»، «خود و دیگری» و «انحراف از مناسک و هنجارها» مشخص شده‌اند. گافمن در این کتاب وضعیت افرادی را مورد بررسی قرار می‌دهد که میان هویت جمعی و فردی آنها تقابلی به وجود آمده باشد و این تقابل باعث به وجود آمدن «داغ ننگ» و همچنین خارج شدن از جریان عادی زندگی، شده باشد (گافمن، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۹) این‌گونه از افراد احساس حاشیه بودن و بیگانه بودن را دارند (حسینی، ۱۳۹۱: ۹۷). مفاهیم و اصول

موجود در کتاب مذکور را که معرف رویکرد جامعه‌شناختی و روانشناختی «داغ ننگ» است، می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد.

الف- داغ ننگ و تقابل خودها

ب- داغ ننگ و آشکارگی و رؤیت‌پذیری

پ- داغ ننگ و تفاوت رفتاری افراد

ج- داغ ننگ و تنهایی افراد

چ- داغ ننگ و انزوای اجباری

ح- داغ ننگ و تلاش برای کسب هویت از دست رفته

خ- داغ ننگ و آگاهان

د- داغ ننگ و عادت و واژه‌ها

ذ- داغ ننگ و مکانیسم‌های دفاعی روانی

اکنون با توجه به نظریه مذکور و همچنین مبانی و مفاهیم حاکم بر آن، می‌توان به بررسی و تحلیل حکایت شیخ صنعان در منطق‌الطیر پرداخت.

بحث و بررسی

در کتاب منطق‌الطیر عطار، شیخ صنعان یک از مشاهیر معنوی و زاهدان عارف زمان خود معرفی شده است. هویت اجتماعی و مذهبی او باعث شده است تا مریدان بی‌شماری گرد او جمع شوند. در سفری که برای انجام فریضه حج با مریدان خود دارد، عاشق دختر بچه‌ای ترسا، می‌شود. دختر بچه زیباروی برای تن دادن به وصال شیخ کهن‌سال، شرایطی چون زَنار بستن، شراب خوردن و خوک‌چرانی را پیشنهاد می‌کند. شیخ صنعان بدون توجه به هویت مذهبی و اجتماعی خود، قبول می‌کند و بدنامی و «داغ رسوایی» را بر خود می‌خرد. مریدان از اطراف او پراکنده می‌شوند و او تنها و منزوی می‌ماند. سرانجام با همت دوستان نزدیکش و همچنین پشیمانی و توبه، هویت ضایع‌شده اجتماعی خود را باز می‌یابد. حال با در نظر گرفتن مبانی و مفاهیم مربوط به نظریه «داغ ننگ» تلاش می‌شود تا داستان مذکور تحلیل و بررسی شود.

۱. داغ ننگ؛ تقابل خودهای متعدد

گافمن افراد را دارای خودهای متعدد می‌داند که گاهی تقابل آنها باعث رسوایی و داغ ننگ می‌شود. خود فردی همان «من» پنهان و حقیقی است که افراد برای خود انتخاب می‌کنند و مستقل از جبر و روابط اجتماعی و کنش‌های جمعی است؛ به طوری که افراد تلاش دارند تا کسی از آن خبردار نشود. حال آنکه «خود» مشترک حاصل جبر اجتماعی، قواعد و سازوکارهای حاکم بر اجتماع است. از آنجا که باورها و قواعد اجتماعی متفاوتی وجود دارد ممکن است افراد، «خود»های اجتماعی متعددی برای خود برگزینند تا بتوانند در شرایط حساس با تغییر «خود» مشترک، از آسیب‌های جمعی بکاهند و خود را تا حد ممکن در معرض منافع جمعی قرار دهند. در آغاز داستان شیخ صنعان، خود مشترک و اجتماعی او چنین توصیف می‌شود:

در کمال از هرچ گویم بیش بود	شیخ صنعان پیرعهد خویش بود
عمره عمری بود تا می‌کرده بود	قرب پنجه حج بجای آورده بود
هیچ سنت را فرو نگذاشت او	خود صلوٰه و صوم بی‌حد داشت او
پیش او از خویش بی‌خویش آمدند	پیشوایانی که در عشق آمدند
در کرامات و مقامات قوی	موی می‌بشکافت مرد معنوی
از دم او تن درستی یافتی	هرک بیماری و سستی یافتی
مقتدایی بود در عالم علم	خلق را فی‌الجمله در شادی و غم

(عطار، ۱۳۷۴: ۶۷-۶۸)

در ابیات بالا چگونگی شکل‌گیری «خود» گروهی شیخ‌صنعان، در جریان کنش‌های اجتماعی او توصیف می‌شود. گزاره‌هایی چون «پیر عهد خویش»، «صاحب مریدان»، «ریاضت شب و روز مریدان»، «علم و عمل»، «صاحب کشف و اسرار» بودن، «مرد معنوی»، «مقتدا و پیشوا بودن» و «شفا دادن دیگران» همه و همه نشان می‌دهد که شیخ‌صنعان در فرایند کنش‌های اجتماعی، چنین هویتی را برای خود پیدا کرده است. در توصیف هویت اجتماعی شیخ، همواره بر نقش‌های اجتماعی او تأکید شده است تا ضمن تثبیت آن هویت و «خود» مشترک، بتوانند خواننده را متقاعد به پذیرش «خود» اجتماعی شیخ

کنند. «خود» جمعی شیخ همان هویت اجتماعی اوست که جامعه برای او تعریف کرده است و شیخ باید در چارچوب این نقش‌ها، عمل کند؛ به طوری که هرگونه فاصله گرفتن و تخطی از این هویت اجتماعی، باعث رسوایی و «داغ ننگ» می‌شود. این توصیفات مطلوب با نشان دادن تعاملات و مهارت‌های اجتماعی و ارتباطی، موجب خلق هویتی مشترک و جمعی برای شیخ صنعان شده‌اند به طوری که مردم و مریدان همگی آن را به رسمیت می‌شناسند و هرگونه انحراف و عبور از این «خود» مشترک، به سهولت دیده می‌شود و باعث رسوایی شیخ می‌شود. «خود» اجتماعی برای شیخ صنعان نوعی از هویت جبری ایجاد می‌کند که حاصل تعاملات و ارتباطات جمعی شیخ با مریدان و نیز ترتیبات و سلسله‌مراتبی است که مریدان به عنوان اعضای سازمان برای او در نظر می‌گیرند. حضور در این ترتیبات جمعی، میدان عمل را برای شیخ به عنوان بازیگر اجتماعی تنگ می‌کند و به عنوان فرایندی جبرگرا و جمعی، نقش و بازیگری او را به عنوان یک عضو خاص، محدود می‌کند. به عبارت دیگر فرایند «داغ ننگ» پیش‌آمده در مورد هیچکدام از مریدان نمی‌توانست نتایج و آسیب‌های شدیدی را نشان دهد، آنچنان که در مورد شیخ صنعان رخ داد.

گروه مریدان، همان گروه نخستین مورد نظر هورتون کولی است. گروه نخستین است که ماهیت و هویت اجتماعی افراد را تعریف می‌کند (لیوئیس، ۱۳۹۳: ۴۱۲). گروه مریدان برای شیخ، همان اجتماع و صحنه‌ای است که شیخ کنش اجتماعی خود را آنجا نشان می‌دهد و لاجرم هویت زاهدانه و عابدانه جمعی «خود» را از آنجا کسب کرده است. در این صحنه است که شیخ و همچنین مریدانش به اجرای نقش و کنش اجتماعی و جمعی خود می‌پردازند. هرگونه دیالوگ و گفتگویی که میان شیخ و مریدان اتفاق می‌افتد خود یک اجراست. یک نقش است. یک کنش اجتماعی است برای نشان دادن و تثبیت هویت جمعی.

با مرید چارصد صاحب کمال	شیخ بود او در حرم پنجاه سال
می نیاسود از ریاضت روز و شب	هر مریدی کان او بود ای عجب
هم عیان کشف هم اسرار داشت	هم عمل هم علم با هم یار داشت
پس روی کردند با او در سفر	چار صد مرد مرید معتبر

می‌شدند از کعبه تا اقصای روم طوف می‌کردند سر تا پای روم
(عطار، ۱۳۷۴: ۶۷)

خود جمعی و هویت اجتماعی شیخ با دیدن دختر ترسا فرو می‌ریزد و نمی‌تواند تضاد و تعارض میان خود جمعی و «من» فردی را مدیریت کند لاجرم این تفاوت هویتی باعث رسوایی می‌شود.

بر سپهر حسن در برج جمال آفتابی بود اما بی‌زوال
آفتاب از رشک عکس روی او زردتر از عاشقان در کوی او
هرک دل در زلف آن دلدار بست از خیال زلف او ز نار بست
دختر ترسا چو برقع برگرفت بند بند شیخ آتش در گرفت
چون نمود از زیر برقع روی خویش بست صد زنارش از یک موی خویش
گرچه شیخ آنجا نظر در پیش کرد عشق آن بت روی کارخویش کرد
شد به کل از دست و در پای اوفتاد جای آتش بود و برجای اوفتاد
هرچ بودش سر به سر نابود شد ز آتش سودا دلش چون دود شد
عشق دختر کرد غارت جان او کفر ریخت از زلف بر ایمان او
شیخ ایمان داد و ترسایی خرید عافیت بفروخت رسوایی خرید
عشق برجان و دل او چیر گشت تا ز دل نومید وز جان سیر گشت
(عطار، ۱۳۷۴: ۶۸-۶۹)

در ابیات بالا نشان داده شده است که استمرار و استحکام هویت جمعی و تصویر ایده‌آل شیخ، نزد مریدان به راحتی فرو می‌ریزد. توصیف زیبایی‌های فیزیولوژیک و جسمانی ترسبچه در ابیات بالا نشان می‌دهد که نگاه شیخ به او نگاهی کاملاً دنیوی و جنسیتی است. این نگاه جنسیتی و سطحی با ماهیت جمعی شیخ صنعان کاملاً متفاوت است. او که سال‌ها بر مناسک مذهبی و آیین خودداری و کف نفس اصرار داشته است چگونه می‌تواند نگاهی کاملاً زمینی و هوس‌آلود به دختر ترسبچه داشته باشد. این تقابل و ناهمخوانی میان «خود» فردی شیخ صنعان با «خود» جمعی او باعث تعارض و لاجرم پدیدار شدن «داغ ننگ» و رسوایی می‌شود. تأکید عطار بر زیبایی و «بدنمندی» ترسبچه،

خود تلاشی است جامعه‌شناختی و روانشناختی تا نشان دهد که «بدن» به خودی خود می‌تواند هم منبع قدرت باشد و هم ابزار و وسیله اعمال آن. تأکید عطار بر تاثیرگذاری و عاملیت «بدن» در ابیات بالا، جالب و قابل توجه است.

چون مریدانش چنین دیدند زار جمله دانستند کافتادست کار
 سر به سر در کار او حیران شدند سرنگون گشتند و سرگردان شدند
 (عطار، ۱۳۷۴: ۷۰)

«خود» بالقوه شیخ به راحتی «خود» بالفعل او را پس می‌زند و باعث به وجود آمدن بحران و سرگردانی شیخ و همچنین مریدان او می‌شود. باید گفت که ننگ و رسوایی محصول عدم انطباق «خود» های فردی و جمعیت است. هرچقدر هویت‌های فردی افراد از هویت جمعی آنها فاصله داشته باشد و هرچقدر ناسازگاری و تناقض میان این دو بیشتر باشد، لاجرم «داغ ننگ» برجسته‌تر و تخریب هویت جمعی و سازمانی نیز عمیق‌تر خواهد شد. در روایت شیخ‌صنعان همانقدر که بر هویت جمعی و عارفانه شیخ، اصرار شده است به همان نسبت «داغ ننگ» او نیز برجسته و مخرب جلوه می‌کند. شیخ صنعان در روایت مذکور مدلی از «چندخویشی» را به نمایش می‌گذارد که در آن «خود» ترکیبی از دو موجودیت قابل تفکیک «شخصیت» واقعی و «بازیگری نقش» است. شیخ صنعان نشان می‌دهد که نمی‌تواند «خود» های متفاوت را مدیریت و سازماندهی کند و میان آنها الفت و سازگاری برقرار کند؛ لاجرم این عدم تقارن و برهم‌نمایی آشکار و در نهایت موجب داغ‌دیده‌گی و رسوایی می‌شود و به هویت جمعی او صدمه شدیدی می‌زند و او را در گروه و اجتماع به رسوایی و انزوا می‌کشانند.

۲. داغ ننگ؛ طرد و انزوای اجتماعی

تنهایی خودساخته می‌تواند یکی از ظرفیت‌های شخصیتی افراد باشد تا با تفکر به چپستی و چندوچون هستی، باورهای شناخت‌شناسیک خود را تقویت کنند. همانقدر که تنهایی می‌تواند سازنده و آگاهی‌بخش باشد، انزوا و کنارگیری از اجتماع نیز می‌تواند موجب تضعیف شخصیت، خامی و آسیب روانی در افراد باشد. یکی از عواملی که می‌تواند باعث طرد افراد از اجتماع شوند «داغ ننگ» پنهان و یا پیداست که هویت

اجتماعی افراد را تخریب می‌کند و موجب بدنامی و همچنین اضطراب اجتماعی آنها می‌شود. «داغ ننگ» و آشکار شدن آن، فرد را از جمع دور می‌کند و کنش‌های اجتماعی او را به حداقل می‌رساند (Turner, 2000: 72). در روایت شیخ‌صنعان، داغ بدنامی باعث می‌شود تا جامعه و مریدان، شیخ را «تنها» بگذارند و شیخ لاجرم طرد و به انزوای اجتماعی برسد.

جمله یاران منبر گشته‌اند	دشمن جان من سرگشته‌اند
هم نشینانش چنان درماندند	کز فرو ماندن به جان درماندند ...
چون بدیدند آن گرفتاری او	بازگردیدند از یاری او
جمله از شومی او بگریختند	در غم او خاک بر سر ریختند
عاقبت رفتند سوی کعبه باز	مانده جان در سوختن، تن درگداز
شیخشان در روم تنها مانده	داده دین در راه ترسا مانده
شیخ چون افتاد در کام نهنگ	جمله زو بگریختید از نام و ننگ

(عطار، ۱۳۷۴: ۸۲)

ابیات بالا نشان می‌دهد که «جمله یاران» و «هم‌نشینان» شیخ نه تنها از او روی‌گردان شده‌اند، بلکه به نوعی از دشمنی و تضاد رفتاری با او رسیده‌اند. شیخ را شوم می‌دانند و از او می‌گریزند. آنها می‌ترسند که مبادا «داغ ننگ» شیخ به آنها سرایت کند. در نتیجه او را «تنها» رها می‌کنند. «تنها»یی شیخ در ابیات بالا خود ساخته نیست. او به علت رسوایی و اضطراب اجتماعی است که میل به تنهایی و انزوا می‌کند. «داغ ننگ» در ابیات بالا به «کام نهنگ» تشبیه شده است. از این روست که کسی توان مقابله با آن را ندارد. «بگریختند» نیز فعلی خنثی نیست که دلالت بر پراکنده شدن و دور شدن از جایی باشد، بلکه عکس‌العملی است که نشان‌دهنده‌ی وجود علت و محرکی خطرناک و آسیب‌زا است که موجبات گریز را توجیه می‌کند. باید گفت که ضایع شدن هویت اجتماعی شیخ به عنوان «داغ ننگ» باعث می‌شود تا شیخ از جمع طرد و لاجرم به انزوایی خودانگیخته روی آورد.

۳. داغ ننگ؛ آشکارگی و رویت‌پذیری

داغ ننگ و ضایع شدن هویت اجتماعی افراد می‌تواند پنهان و یا آشکار باشد. اگر داغ

ننگ پنهان باشد کنشگر اجتماعی تلاش می‌کند تا با تنظیم رفتار ویژه و ارایه تصویری ایده‌آل از خود، داغ ننگ را همچنان پنهان نگه دارد. شیخ‌صنعان در روایت مذکور از آشکارگی رسوایی و بدنامی اجتماعی خود آگاه است. او تلاش می‌کند تا مریدان خود را از تنش‌های احتمالی دور نگه دارد.

شیخ گفتا جان من پر درد بود هر کجا خواهید باید رفت زود
باز گردید ای رفیقان عزیز می‌ندانم تا چه خواهد بود نیز
گر ز ما پرسند، برگوید راست کان ز پا افتاده سرگردان کجاست
چشم پر خون و دهن پر زهر ماند در دهان ازدهای دهر ماند
(عطارد، ۱۳۷۴: ۸۰)

در ابیات بالا شیخ صنعان نشان می‌دهد که از بدنامی و هویت تخریب شده خود آگاه است و بر پوشیده ماندن آن نیز اصرار ندارد. او مریدان را ملزم به بیان حقیقت پیش‌آمده می‌کند و آنها را به بیان «راست» حقیقت توصیه می‌کند و به این دلیل است که مریدان را به برگشتن به شهر خود تشویق می‌کند تا مبادا آنها نیز گرفتار رسوایی و داغ پیش‌آمده شوند. او اینگونه از بدنامی‌ها را «ماندن در دهان ازدهای دهر» می‌داند. نکته جالب اینکه گافمن معتقد است که همه‌ی ما از نوعی داغ‌رسوایی در عذاب هستیم و همواره تلاش می‌کنیم تا در موقعیت‌های اجتماعی و کنش‌های گروهی آن را پنهان کنیم (گافمن، ۱۳۸۶: ۷۱). شیخ صنعان به درستی می‌گوید:

گر مرا در سرزنش گیرد کسی گو درین ره این چنین افتد بسی
در چنین ره کان نه بن دارد نه سر کس مبادا ایمن از مکر و خطر
نیست یک تن بر همه روی زمین کو ندارد عقبه‌ای در ره چنین
در نهاد هر کسی صد خوک هست خوک باید سوخت یا ز نار بست
تو چنان ظن می‌بری ای هیچ کس کین خطر آن پیر را افتاد بس
در درون هر کسی هست این خطر سر برون آرد چو آید در سفر
تو ز خوک خویش اگر آگه نه‌ای سخت معذوری که مرد ره نه‌ای
گر قدم در ره نهی چون مرد کار هم بت و هم خوک بینی صد هزار

خوک کش، بت سوز، اندر راه عشق ورنه همچون شیخ شو رسوای عشق
(عطار، ۱۳۷۴: ۷۹-۸۰)

شیخ صنعان با پذیرفتن داغ ننگ خود تلاش نمی‌کند که آن را از اطرافیان پنهان کند. او پذیرفته است که هویت جمعی او آسیب دیده است و تلاش می‌کند تا اطرافیان و آگاهان را از آسیب این داغ دور نگه دارد. گفتگو و پرسش و پاسخ زیبای او با مریدان خود نشان می‌دهد که شیخ صنعان بر حفظ احترام و نظم اجتماعی و همچنین دیگر مناسک تعاملی و روزانه با اطرافیان خود اعتقاد دارد. شیخ صنعان همه‌ی افراد روی زمین را دارای «داغ ننگ» و رسوایی می‌داند. او می‌داند که انحراف از هویت ایده‌آل و اجتماعی، همواره در کمین همه هست. گرایش‌های نامتعارف جنسی و هوا و هوس، ناهنجارهای رفتاری و عدول از باورها و نظام حاکم بر اجتماع، همواره در سر راه همه وجود دارد. شیخ صنعان در روایت مذکور نه تنها به داغ ننگ خود «آگاهی» دارد و آن را پنهان نمی‌کند، بلکه با پذیرفتن آن تلاش می‌کند تا آن را مدیریت کند و از تنش‌های احتمالی روانی خود جلوگیری کند. او «رسوایی» خود را می‌پذیرد.

گفت من بس فارغم از نام و ننگ شیشه‌ی سالوس بشکستم به سنگ
(عطار، ۱۳۷۴: ۷۳)

گافمن معتقد است افرادی که هویت اجتماعی خود را ضایع کرده‌اند و به داغ ننگی دچار شده‌اند، می‌توانند با رفتار سنجیده و معقول، مجدد هویت جمعی خود را به دست آورند (گافمن، ۱۳۸۶: ۵۴). گام نخست، پذیرفتن رسوایی مذکور است. پذیرفتن «داغ ننگ» موجب می‌شود تا جبران و تلاش برای هویت ضایع شده ممکن گردد. در نتیجه باید گفت که شیخ صنعان با پذیرفتن داغ ننگ خود، اولین قدم را برای دریافت کمک و دستگیری دیگران و همچنین تلاش برای بازیافتن هویت از دست رفته خود انجام داده است. اگر شیخ موضوع فرایند داغ ننگ خود را پنهان می‌کرد و مریدان را از گفتن و دانستن واقعیت «داغ ننگ» منع می‌کرد لاجرم کنش جمعی مریدان برای رهایی و برگرداندن هویت اجتماعی او شکل نمی‌گرفت.

۴. داغ ننگ؛ آگاهان و نزدیکان

آگاهان از نظر گافمن، افراد نزدیک به شخص داغ خورده هستند که مستقیم از داغ

ننگ او متاثر هستند. این آگاهان می‌توانند دوستان و یا خانواده فردی باشند که هویت اجتماعی او با هویت فردی او در تقابل و تضاد باهم قرار گرفته باشند. در روایت مذکور، مریدان شیخ‌صنعان آگاهان از داغ ننگ هستند که تلاش می‌کنند تا با شیخ همدردی کنند.

<p>جمعه گشتند آن شب از زاری او خیز این وسواس را غسلی برآر کرده‌ام صد بار غسل ای بی‌خبر کی شود کار تو بی‌تسبیح راست تا توانم بر میان زنار بست گر خطایی رفت بر تو توبه کن تاییم از شیخی و حال و محال خیز خود را جمع کن اندر نماز تا نباشد جز نمازم هیچ‌کار خیز در خلوت خدا را سجده کن سجده پیش روی او زیباستی گوید این پیر این چنین گمراه شد شیشه سال و سب شکستم به سنگ مرد دوزخ نیست هر کو آگهست هفت دوزخ سوزد از یک آه من باز ایمان آور و مؤمن بباش هرک کافر شد ازو ایمان مخواه (عطار، ۱۳۷۴: ۷۱-۷۲)</p>	<p>جمله یاران به دل داری او همنشینی گفتش ای شیخ کبار شیخ گفتش امشب از خون جگر آن دگر یک گفت تسبیح کجاست گفت تسبیحم بیفکنم ز دست آن دگر یک گفت ای پیرکهن گفت کردم توبه از ناموس و حال آن دگر یک گفت ای دانای راز گفت کو محراب روی آن نگار آن دگر یک گفت تا کی زین سخن گفت اگر بت روی من اینجاستی آن دگر گفتش که هرک آگاه شد گفت من بس فارغم از نام و ننگ آن دگر گفتش که دوزخ در ره است گفت اگر دوزخ شود همراه من آن دگر گفتش برو ساکن بباش گفت جز کفر از من حیران مخواه</p>
---	--

ابیات بالا نشان می‌دهد که مریدان تلاش می‌کنند تا با شیخ صنعان همدردی کنند. استفاده شیخ صنعان از واژه‌هایی که مریدان بکار می‌برند، نشان می‌دهد که شیخ برای گفتگوی آنها ارزش قایل است و به گفتگوی آنها خوب گوش می‌دهد و همچنین در

حضور آنها احساس شرمساری و آزر نداد؛ لاجرم تلاش می‌کند تا با استفاده از الفاظ بکار رفته توسط مریدان، به آنها پاسخ بدهد. مریدان شیخ، خود افرادی عادی هستند که موقعیت سفر و همراهی با شیخ آنها را در موقعیت خاصی قرار داده است؛ موقعیتی که موجب آگاه شدن آنها با یک «داغ ننگ» و رسوایی شده است. همدردی و احساس وظیفه جمعی مریدان و همچنین ارتباط درونی آنها با شیخ، باعث شده است تا آنها پیشنهاد انطباق و مشارکت افتخاری را در یک جمع داغ خورده را نیز داشته باشند.

یا همه هم چون تو ترسایی کنیم خویش را محراب رسوایی کنیم
این چنین تنهات نپسندیم ما همچو تو ز نار بریندیم ما
(عطار، ۱۳۷۴: ۷۴)

گافمن در کتاب داغ ننگ خود بیان می‌کند که آگاهان افرادی نزدیک هستند که فرد داغ خورده در حضور آنها احساس آزر و ننگ نمی‌کند (گافمن، ۱۳۸۶: ۸۳). شیخ نیز در حضور مریدان، تلاش نمی‌کند که «داغ رسوایی» خود را پنهان کند و یا با رفتاری خاص و کنترل شده به دنبال توجیه آن باشد؛ چراکه خوب می‌داند که مریدانش با او به عنوان یک فرد داغ‌خورده و رسوا برخورد نمی‌کنند. او را به عنوان یک «دیگری» نمی‌دانند؛ بلکه با وجود داغ ننگ او را یک فرد عادی می‌پندارند. مریدان به ساختار جمعی و ارتباط مرید و مرادی خود همچنان پایبند هستند، هرچند ممکن است که اجتماع با هر دوی آنها برخوردی یکسان داشته باشد. ساختار و مناسبات عرفانی باعث شده تا مریدان خود را در رسوایی پیش‌آمده شریک بدانند و با او همدردی کنند. گافمن می‌گوید: بسیاری از افراد داغ خورده تلاش می‌کنند که داغ ننگ خود را بر جمع آگاهان خود سرشکن کنند و از بار روانی رسوایی خود بکاهند؛ (گافمن، ۱۳۸۶: ۱۰۳). حال آنکه شیخ‌صنغان مسئولیت رسوایی خود را می‌پذیرد و ضمن تلاش برای دور کردن مریدانش از رسوایی، به آنها هشدار می‌دهد که حقیقت را چنان که هست برای اطرافیان بازگو کنند. گافمن معتقد است که داغ ننگ یک نفر ممکن است بر زندگی اجتماعی اطرافیان و دوستان آن فرد تاثیر بگذارند و آنها را وادار به انزوا و کناره‌گیری کنند (گافمن، ۱۳۸۶: ۶۳). در داستان شیخ‌صنغان نیز مریدان احساس شرم و رسوایی می‌کنند.

یا چو نتوانیم دیدت هم چنین زود بگریزیم بی‌تو زمین

معتکف در کعبه بنشینیم ما دامن از هستیت در چینیم ما
(عطار، ۱۳۷۴: ۸۰)

چنین به نظر می‌رسد که مریدان با گذشت زمان این احساس را در خود می‌بینند که جزوی از فرایند «داغ ننگ» و رسوایی شده‌اند.

۵. داغ ننگ؛ تجربه‌ای اوج

گاهی یک تجربه خاص، فردی را برای مدت‌ها متأثر می‌کند و روش و منش او را تغییر می‌دهد و باعث منازعه درونی و روانی طولانی مدت می‌شود. «داغ ننگ» به عنوان تجربه‌ای ویژه و خاص می‌تواند موجب درس‌آموزی و آگاهی فردی و اجتماعی شود. یکی از مراحل فرایند داغ خوردگی، ادارک و خودشناسی است که در آن فرد داغ خورده به شناخت و فهم متفاوتی از خود و ارتباطش با جامعه و اطراف می‌رسد. داغ خوردگی به عنوان یک تجربه‌ی اوج^(۴) می‌تواند باعث دگرگونی و تحول روحی و روانی در شخص باشد. در روایت شیخ صنعان این موضوع چنین بیان شده است.

نیست یک تن بر همه روی زمین کو ندارد عقبه‌ای در ره چنین
گر کند آن عقبه قطع این جایگاه راه روشن گرددش تا پیشگاه
ور بماند در پس آن عقبه باز در عقوبت ره شود بر وی دراز ...
(عطار، ۱۳۷۴: ۶۸)

شیخ صنعان در ابیات بالا نشان می‌دهد «داغ ننگ» و رسوایی را یکی از مراحل سلوک می‌داند. او معتقد است که گذشتن از این نوع «عقبه» است که می‌تواند ما را به شناخت واقعی برساند. پشت سر گذاشتن داغ رسوایی و ننگ اجتماعی، راه رسیدن به حقیقت را بر داغ خورده، می‌گشاید. هرچند از دست دادن هویت اجتماعی بسیار دردناک است، اما ضایع شدن هویت جمعی گاهی می‌تواند راهگشا باشد و راه را بر انسان «روشن» کند. شیخ صنعان هویت اجتماعی خود را که سالها برای به دست آوردن آن زحمت کشیده است در یک دم به واسطه «داغ ننگ» از دست می‌دهد. او ناامید نمی‌شود. بی‌تابی نمی‌کند. دیگران را سرزنش نمی‌کند. فرافکنی نمی‌کند. جامعه و اطرافیان و آگاهان را مقصر نمی‌داند؛ بلکه آگاهانه می‌پذیرد که این مرحله نیز می‌تواند موجب آگاهی و خودشناسی باشد. او مبدأ و مقصد رسوایی خود را می‌شناسد. او نشان

می‌دهد که خودشناسی و شناخت انسان از ماهیت خود، از نتایج فرایند «داغ ننگ» است. سرشت انسان و ماهیت او را در این گونه از حوادث بیشتر و دقیق‌تر مشخص می‌شود. او در فرایند «داغ دیده‌گی» ضعف انسان و نیز تکبر حاصل از اشتهار جمعی و همچنین بسیاری از احساسات ضد و نقیض را تجربه می‌کند.

زین چنین افتد بسی در راه عشق	این کسی داند که هست آگاه عشق
هرچ می‌گویند در ره ممکنست	رحمت و نومید و مکر و ایمنست
نفس این اسرار نتواند شنود	بی‌نصیبه گوی نتواند ربود
این یقین از جان و دل باید شنید	نه بنفس آب و گل باید شنید

(عطار، ۱۳۷۴: ۸۸)

شیخ‌صنعان در فرایند برگشت به هویت جمعی خود، به «آگاهی» و بصیرت درونی می‌رسد. او به این «یقین» می‌رسد که درک ماهیت «داغ ننگ» چطور می‌تواند حامل درس‌آموزی و الگوهای معرفتی باشد.

۶. داغ ننگ؛ عادت‌واره

عادت‌واره‌ها، رفتارهایی جمعی هستند که اغلب در جمعیت‌های سنتی، بسته و اغلب مذهبی دیده می‌شوند که موجب قالبی شدن شخصیت و هویت افراد است و همچنین تحرک عمودی و افقی آنها را در اجتماع محدود و فردیت و خلاقیت آنها را به حداقل می‌رساند. «داغ ننگ» می‌تواند محصول خروج از هنجارهای جمعی و تحمیلی باشد که از طرف اجتماع بر افراد تکلیف شده است (گافمن، ۱۳۸۶: ۲۹). شیخ‌صنعان خارج از هنجارهای عرفانی و مذهبی، به دنبال تجربه‌های متفاوت و متمایز است. او سال‌های متمادی، با ارزش‌های جمعی و مورد قبول اجتماع بالیده است. آن هنجارها را درونی کرده است. با آنها انس گرفته است و قسمتی از سرشت او شده است و اغلب در ترویج آنها نیز کوشیده است. این هنجارها، ترکیباتی پیچیده و ذهنی هستند که روابط افراد را با محیط تنظیم می‌کنند و از کمترین انعطاف برخوردارند. احساس شیخ‌صنعان به دخترپچه ترسا، عدول از هنجارها و عادت‌واره‌های مورد پذیرش جماعت صوفیان است. عادت‌واره‌های حاکم بر گفتمان صوفیه و عرفان، سازوکارهایی یکپارچه و درونی را بر اعضای مشارکت‌کننده خود، تحمیل می‌کنند که تمام تفکرات و ذهنیات و امورات

اجتماعی آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. شیخ صنعان در مواجهه با دختر بچه ترسا همه الگوها و عادت‌واره‌ها و تجربیات خود را نادیده می‌گیرد و برخلاف ارزش‌های جمعی عمل می‌کند. او ارزش‌ها و عادت‌واره‌هایی را که در سازمان صوفیان کسب کرده است به یکسو می‌نهد و در تقابل با آنها رفتاری متمایز را از خود نشان می‌دهد. شیخ صنعان در تقابل با جماعت صوفیان که همان میدان اجتماعی شکل‌گیری هویت و شخصیت جمعی است، عادت‌واره‌های متمایزی را از خود نشان می‌دهد. بهایات زیر از زبان شیخ صنعان توجه شود.

گفت تسبیح‌م بیفکندم ز دست	تا توانم بر میان زنار بست...
گفت کردم توبه از ناموس و حال	تاییم از شیخی و حال و محال...
گفت کو محراب روی آن نگار	تا نباشد جز نمازم هیچ‌کار...
گفت اگر بت‌روی من اینجاستی	سجده پیش روی او زیباستی...
گفت کس نبود پشیمان بیش ازین	تا چرا عاشق نبودم پیش ازین...
گفت گر دیوی که راهم می‌زند	گو بزنی چون چست و زیبا می‌زند...
گفت من بس فارغم از نام و ننگ	شیشه‌ سالوس بشکستم به سنگ...
گفت چون ترسا بچه خوش دل بود	دل ز رنج این و آن غافل بود...
گفت اگر کعبه نباشد دیر هست	هوشیار کعبه‌ام در دیر مست...
گفت سر بر آستان آن نگار	عذر خواهم خواست، دست از من بدار...
گفت اگر دوزخ شود هم راه من	هفت دوزخ سوزد از یک آه من...
گفت چون یار بهشتی روی هست	گر بهشتی بایدم این کوی هست...

(عطار، ۱۳۷۴: ۷۲-۷۳)

در ابیات بالا، بسیاری از اصطلاحات و عادت‌واره‌های جمعی مورد نظر جماعت صوفیان ذکر شده است. عادت‌واره‌هایی که با محوریت «تسبیح»، «توبه»، «محراب»، «سجده»، «توبه و پشیمانی»، «نام و ننگ»، «کعبه»، «دوزخ»، «بهشت» و... شکل گرفته‌اند. شیخ صنعان در جواب مریدان، که ارزش‌ها و هنجارهای جمعی مورد نظر صوفیان را به او یادآوری می‌کنند، آگاهانه تلاش می‌کند تا نشان دهد که عادت‌واره‌های حاکم، انرژی

و انعطاف لازم را ندارند؛ لاجرم کارکرد آن عادت‌واره‌ها در فرایند جامعه‌پذیری افرادی مثل او، به حالت غیرفعال درآمده است. او خود واضح عادت‌واره‌های جدیدی شده است که نه تنها متمایز، بلکه در تقابل با الگوهایی است که او سال‌ها با آنها رشد کرده است. شیخ‌صنعان در ابیات بالا نشان می‌دهد که عادت‌واره‌ها، مفاهیمی واسطه‌ای هستند و می‌توانند تغییر کنند و به ظرفیت‌ها و تمایلاتی متفاوت تبدیل شوند. می‌توان گفت که شیخ‌صنعان با تفسیر، تغییر و دستکاری کارکرد عادت‌واره‌های جمعی حاکم بر اجتماع صوفیان، موجب طغیان و ضایع شدن هویت سازمانی خود می‌شود و لاجرم «داغ ننگ» و رسوایی او رقم می‌خورد.

۷. داغ ننگ؛ مکانیسم‌های دفاعی

داغ‌زدگی به عنوان یک موقعیت مضطرب‌کننده می‌تواند روح و روان فرد داغ‌خورده را به هم بریزد و او را به کنش‌های غیرمنطقی و سرکشی‌های نامتعارف و آسیب‌زا بکشاند. از آنجا که «داغ ننگ» و رسوایی اجتماعی می‌تواند افراد را در هول و هراس اندازد و از آنجا که موجب روان‌پریشی می‌شود، لاجرم مکانیسم‌های روانی دفاعی را بصورت ناخودآگاه و ناهوشیار، فعال می‌شوند تا افراد بتوانند در موقعیت‌های اضطراب‌زا تاب‌آوری و سازگاری بیشتری از خود نشان دهند. اگر بپذیریم که «داغ ننگ» شیخ‌صنعان باورپذیر و منطقی است لاجرم باید به دنبال شناسایی مکانیسم‌های دفاعی و روانی او در مواجهه با رسوایی پیش‌آمده باشیم. در روایت شیخ‌صنعان نیز مانند همه افراد داغ‌خورده، استفاده از مکانیسم‌های دفاعی روانی وجود دارد، اما با این تفاوت که این سازوکارهای دفاعی و روانی، گاهی ناخودآگاه و گاه خودآگاه هستند. هرچند استفاده از این مکانیسم‌های دفاعی و روانی، ناخودآگاه و پاسخ طبیعی انسان به تنش و منازعات روانی است، اما وسعت روانی و توانایی روحی افراد در فرایند خودتنظیمی استفاده از مکانیسم‌های مذکور، می‌تواند در استفاده آگاهانه از آنها، مؤثر باشد. خوانش دقیق روایت شیخ‌صنعان نشان می‌دهد که استفاده از مکانیسم‌های دفاعی فرایندی افقی است به این معنا که شیخ در مرحله‌ی نخست به صورت ناخودآگاه از مکانیسم‌هایی روانی چون «تعمیم دهی»، «آرمانی‌سازی»، «دلیل‌تراشی»، «واپس‌روی»، «خیال‌پردازی» و «گوشه‌گیری» و «انفعال» استفاده می‌کند؛ اما در مراحل پایانی روایت، شیخ با خودآگاهی و بلوغ روانی

تلاش می‌کند تا از سازوکارهای روانی خودآگاه چون «پذیرش»، «دلیری»، «بازگشت و توبه»، «سپاسگزاری» و «فروتنی» استفاده کند تا بتواند تنش روانی خود را آگاهانه کنترل کند. در مکانیسم «تعمیم دهی»، شیخ‌صنعان تلاش می‌کند تا «داغ ننگ» خود را به همه نسبت دهد و با این «تعمیم‌دهی» و یکسان‌سازی از اضطراب روانی خود بکاهد. شیخ می‌خواهد بگوید که تنها او نیست که در معرض اینگونه از رسوایی است بلکه همه انسان در اینگونه از موقعیت‌ها، ظرفیت رسوایی را دارند.

گر مرا در سرزنش گیرد کسی	گو درین ره این چنین افتد بسی
در چنین ره کان نه بن دارد نه سر	کس مبادا ایمن از مکر و خطر
نیست یک تن بر همه روی زمین	کو ندارد عقبه‌ای در ره چنین
عاشقی را چه جوان چه پیرمرد	عشق بر هر دل که زد تأثیر کرد

(عطار، ۱۳۷۴: ۸۸)

در مکانیسم «آرمانی‌سازی»، شیخ تلاش می‌کند تا با ایده‌آل‌سازی و توصیف زیبایی ترسایچه، از بار روانی و بدنامی اجتماعی خود بکاهد و آن را موجه جلوه دهد.

بر سپهر حسن در برج جمال	آفتابی بود آما بی زوال
آفتاب از رشک عکس روی او	زردتر از عاشقان در کوی او
هرک دل در زلف آن دلدار بست	از خیال زلف او زنار بست
هرک جان بر لعل آن دلبر نهاد	پای در ره نانهاده سرنهاد
چون صبا از زلف او مشکین شدی	روم از آن مشکین صفت پر چین شدی
هر دو چشمش فتنه عشاق بود	هر دو ابرویش به خوبی طاق بود
مردم چشمش چو کردی مردمی	صید کردی جان صد صد آدمی
لعل سیرابش جهانی تشنه داشت	نرگس مستش هزاران دشنه داشت
صد هزاران دل چو یوسف غرق خون	اوفتاده در چه او سرنگون

(عطار، ۱۳۷۴: ۶۸-۶۹)

در ابیات بالا شیخ به دنبال ایده‌آل‌سازی و آرمانی‌سازی ظواهر و زیبایی دخترترسا است تا با این توصیفات بتواند از اضطراب روانی خود بکاهد و رسوایی خود را توجیه کند

و چنان نشان دهد که همه در برابر زیبایی ترس‌ناک به رسوایی کشانده می‌شوند. شیخ در ابیاتی دیگر به مکانیسم «دلیل تراشی و توجیه» می‌آویزد تا شاید بتواند از تنش روانی خود بکاهد.

گفت کس نبود پشیمان بیش ازین تا چرا عاشق نبودم پیش ازین
گفت من بس فارغم از نام و ننگ شیشه‌ء سالوسب شکستم به سنگ
گفت چون ترسا بچه خوش دل بود دل ز رنج این و آن غافل بود
(عطار، ۱۳۷۴: ۷۲)

«گوشه‌گیری و انزوا» مکانیسم سازگاری دیگری است که شیخ صنعان از آن استفاده می‌کند تا بتواند منازعات روانی حاصل از داغ ننگ خود را برتابد.

شیخ چون افتاد در کام نهنگ جمله زو بگریختید از نام و ننگ
شیخ گفتا جان من پر درد بود هر کجا خواهید باید رفت زود...
شیخشان در روم تنها مانده داده دین در راه ترسا مانده
(عطار، ۱۳۷۴: ۸۲)

مکانیسم‌های ناخودآگاه شیخ صنعان در بالا، هرچند موجب تخفیف کوتاه مدت تنش روانی او شده است اما از آنجا که ناخودآگاه هستند نتوانسته‌اند اضطراب روانی شیخ را به صورت منطقی و بنیادین برطرف کنند. این سازوکارها در بسیاری از قسمت‌های روایت موجب آسیب روانی و حتی لجبازی رفتاری شیخ شده است. باید گفت استفاده شیخ از این سازوکارهای ناخودآگاه نه تنها تنش روانی او را کاهش نداده، بلکه بر اختلال رفتاری و اضطراب او افزوده است. شیخ در قسمت پایانی روایت است که با خودآگاهی و استفاده درست از مکانیسم‌هایی چون «پذیرش»، «دلیری»، «سپاسگزاری» و «فروتنی» و «بازگشت و توبه»، به تعادل و خود تنظیمی روانی می‌رسد.

در به‌کارگیری «مکانیسم پذیرش» شیخ صنعان به صورت خودآگاه تلاش می‌کند تا با قبول واقعیت پیش آمده از تنش روانی خود بکاهد و با «دلیری» روانی با موقعیت اضطراب‌زا و پیامدهای آن روبرو شود. او اضطراب روانی پیش آمده را تنش و «مشکلی» جدی می‌داند.

گفت من بس فارغم از نام و ننگ شیشه‌ء سالوس بشکستم به سنگ

گفت چون دین رفت چه جای دلست عشق ترسازاده کاری مشکل است
بحر قهاریت رابنشان ز جوش می ندانستم، خطا کردم، بیوش
(عطار، ۱۳۷۴: ۷۲)

در مکانیسم دفاعی «رها سازی»، شیخ صنعان با وسعت فکری و روحی به این بینش می‌رسد که گاهی باید دست کشید و مطلوب مورد نظر را رها کرد. او آگاهانه و اختیاری از عشق دخترپچه‌ی ترسا دست می‌کشد. این مکانیسم دفاعی از سازوکارهای متعالی و مبتنی بر بلوغ فکری است که اضطراب و تنش روانی او را کاهش می‌دهد. شیخ غسلی کرد و شد در خرقة بازرفت با اصحاب خود سوی حجاز (عطار، ۱۳۷۴: ۸۵). «شکرگذاری» یکی دیگر از مکانیسم‌های دفاعی متاخر و مبتنی بر بلوغ فکری در روایت شیخ صنعان است که اضطراب و تنش او را کاهش می‌دهد و موجب شادمانی-روانی او می‌شود.

این زمان شکرانه عالم عالمست شکر کن حق را چه جای ماتمست
منت ایزد را که در دریای قار کرده راهی همچو خورشید آشکار
(عطار، ۱۳۷۴: ۸۵)

«توبه و بازگشت» آخرین و متعالی‌ترین سازوکارهای دفاعی و روانی شیخ صنعان است که در موقعیت تنش‌زای رسواشده‌گی، توانسته موجب تعادل روانی او شود. این مکانیسم آگاهانه است و بلوغ و وسعت روانی او را نشان می‌دهد.

آتش توبه چو برفروزد او هرچ باید جمله بر هم سوزد او
برفکندم توبه تا آگه شوم عرضه کن اسلام تا باره شوم
مرد راه چون تویی را ره زدم تو مزن بر من که بی آگه زدم
هرچ کردم بر من مسکین مگیر دین پذیرفتم، مرا تو دست گیر
(عطار، ۱۳۷۴: ۸۵)

شیخ صنعان با آگاهی از ماهیت و اهمیت توبه و بازگشت، تلاش می‌کند تا از تشویش روانی خود بکاهد.

در میان شیخ و حق از دیرگاه بود گردی و غباری بس سیاه

آن غبار از راه او برداشتیم در میان ظلمتش نگذاشتیم
آن غبار اکنون ز ره برخواستست توبه بنشسته گنه برخواستست
تو یقین می‌دان که صد عالم گناه از تف یک توبه برخیزد ز راه
(عطار، ۱۳۷۴: ۸۴)

«غبار» در ابیات بالا را همان اشتها و هویت اجتماعی است که موجب غرور و خودبینی در شیخ شده است. اشتها خلق و «داغ ننگ» و رسوایی حاصل از عدم تطابق هویت جمعی و فردی همان «عقبه» ای است که شیخ‌صنعان باور دارد که در مسیر هر کس می‌تواند وجود داشته باشد. «توبه» و پشیمانی همان مکانیسمی روانی است که می‌تواند موجب امیدواری باشد و تعادل روانی افراد را تضمین کند. از این روست که در همه کتب عرفانی و مذهبی همواره بر توبه و بازگشت اصرار شده است. قابل ذکر است که مکانیسم‌های روانی مورد استفاده شیخ‌صنعان از آغاز روایت تا پایان آن، خطی و یکسان نیست، بلکه با نزدیک شدن به پایان روایت، سازوکارهای دفاع روانی او حالتی خودآگاه و هوشیار به خود می‌گیرند که علاوه بر نشان داده بلوغ ذهنی و روانی شیخ، موجب بازگشت و توبه‌ی او می‌شوند. شیخ‌صنعان انسانی را به نمایش می‌گذارد که مبدع و خلاق است. انعطاف‌پذیر است. مقلد، منفعل و محافظه‌کار نیست. او به دور از محافظه‌کاری و ظاهرسازی، «داغ ننگ» و رسوایی خود را قبول می‌کند و می‌پذیرد که هویت جمعی او در میان جماعت صوفیان ضایع شده است، اما سرانجام با «توبه» و بازگشت به هویت ضایع شده‌ی خود بازمی‌رسد و مجدد مورد استقبال و احترام جمع صوفیان و مریدان خود قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

نگاه جامعه‌شناختی و همچنین کاربری نظریه «داغ ننگ» اروینگ گافمن، می‌تواند دلالت‌ها و نشانگان معنایی فرامتن را در حکایت «شیخ‌صنعان» فعال کند و موجب شود تا متن مذکور خارج از بافت سنتی و عرفانی خود، ظرفیت‌های توضیحی و تفسیری تازه‌ای را به نمایش بگذارد؛ ظرفیت‌هایی که کاربردی هستند و می‌توانند مخاطبان جوان و اغلب سخت‌پسند امروزی را به این اثر کلاسیک و ارزشمند علاقمند کنند. با این نگاه

می‌توان گفت عطار در حکایت شیخ‌صنعان، «عقبه» ای جدید را برای رسیدن به حقیقت طرح می‌کند؛ «عقبه» ای که گذشتن از آن به مراتب دشوارتر از هفت وادیمرسوم معرفت و سلوکاست. این «عقبه» چیزی فراتر از «وادی عشق» است و آن «داغ ننگ» و رسوایی است که موجب از دست رفتن هویت جمعی و سازمانی می‌شود و افراد را با منازعات روانی و اضطراب‌های جدی و بلندمدت اجتماعی مواجه می‌کند. در حکایت مذکور نشان داده می‌شود که شیخ صنعان نمی‌تواند هنجارها و عادت‌واره‌های سازمانی حلقه عرفانی خود را رعایت کند. او همچنین در مدیریت و انطباق هویت فردی «خود» با هویت جمعی «خود»، ناکام می‌ماند و این تضاد و ناهمخوانی در هویت بالقوه و بالفعل، باعث داغ دیده‌گی، آسیب و اضطراب روانیو همچنین بی‌اعتمادی می‌شود و حلقه‌ی مریدان و آگاهان را از اطراف او پراکنده می‌کند و لاجرم او را نیز به انزوا و طردشدگی می‌کشاند. «داغ ننگ» و رسوایی جمعی شیخ صنعان، هرچند در نهایت به عنوان یک تجربه اوج، موجب آگاهی و «روشن» شدن راه رسیدن به حقیقت می‌شود اما با برهم زدن تعادل روانی او، سبب فعال شدن مکانیسم‌ها دفاعی و روانی خودآگاه و ناخودآگاه در شیخ می‌شود. شیخ صنعان به عنوان فردی داغ‌خورده تلاش می‌کند تا منازعات و تنش‌روانی خود را با استفاده از مکانیسم‌های ناخودآگاه و ابتدایی چون «تعمیم‌دهی»، «آرمانی‌سازی» و «گوشه‌گیری و انزوا» کم کند. در پایان روایت، شیخ صنعان با خودآگاهی و بلوغ روانی و همچنین با استفاده از مکانیسم‌هایی دفاعی متاخر و پخته‌تر چون «پذیرش»، «رهاسازی»، «توبه و پشیمانی»، «شکرگذاری» و «فروتنی» هویت از دست رفته جمعی خود را بازمی‌یابد و با موفقیت منازعات روانی خود را از سر می‌گذراند. این رهایی به معنای گذشتن از «عقبه» رسوایی و داغ ننگی است که همواره مانند «غباری بس سیاه» حجاب میان شیخ‌صنعان و رسیدن او به حقیقت بوده است.

در میان شیخ و حق از دیرگاه	بود گردی و غباری بس سیاه
آن غبار از راه او برداشتیم	در میان ظلمتش نگذاشتیم
آن غبار اکنون ز ره برخاستست	توبه بنشسته گنه برخاستست

(عطار، ۱۳۷۴: ۸۴)

«غبار» در اینجا همان خوشنامی و اقبال عمومی است که شیرین و وسوسه‌کننده است. عشق ترسناک و موجدات ننگ و رسوایی شیخ را رقم می‌زند. «برداشتن غبار» و «رهایی از ظلمت» که با توبه و دستگیری «حق» میسر شد، همان رهایی از اقبال و تحسین عمومی است. همان پذیرفتن بدنامی و رسوایی است؛ نوعی از بدنامی که برای رسیدن به حقیقت باید آن را به جان پذیرفت و از شماتت و سرزنش دیگران نهراسید. به عبارت دیگر انسان برای رشد شناختی، نیازمند است که ماهیت واقعی و تجربی بدنامی و رسوایی را فهم کند. باید درد و سردی بی‌اعتنایی اطرافیان را بچشد. باید تیزی و سنگینی نگاه‌های تحقیرآمیز را ببیند. نمی‌شود تجربه ننگ و رسوایی را نداشت و عین حال به مراحل بالایی از کمال و شناخت دست یافت.

پی‌نوشت

۱. کالینز معتقد است که اروینگ گافمن پدر روش‌شناسی مردم‌گرا و همچنین مبدع روش «تحلیل گفتگو»ی روزمره است (Collins, 1988: 13).

2. Stigma

۳. این کتاب با همین عنوان توسط مسعود کیانپور ترجمه و در انتشارات مرکز پاپ شده است.

۴. تجربه اوج به تجربه‌ای گفته می‌شود که عمیقاً افراد را تحت تاثیر می‌گذارد و آنها را بصورت پایدار متحول می‌کند.

منابع

- ایمان، محمد تقی و مرادی، گلمراد (۱۳۹۰) «روش‌شناسی نظریه اجتماعی گافمن»، فصلنامه علمی-پژوهشی جامعه‌شناسی زنان، سال دوم، شماره دوم، تابستان، صص ۵۹-۷۹.
- حسینی، مریم و سالارکیا، مزده (۱۳۹۱) «تحلیل رمان رویای تبت بر اساس استعاره نمایشی گافمن»، فصلنامه متن پژوهی ادبی، شماره ۵۳، صص ۸۰-۱۰۸.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۹)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، چاپ چهارم، تهران، علمی.
- گافمن، اروینگ، (۱۳۸۶) داغ‌نگ؛ چاره‌اندیشی برای هویت‌ضایع‌شده، ترجمه‌ی مسعود کیانیپور، تهران، مرکز.
- گافمن، اروینگ (۱۳۹۱)، نمود خود در زندگی روزمره، ترجمه مسعود کیانیپور، تهران، مرکز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی منوچهر، تهران، نشرنی.
- لوئیس، کورز (۱۳۹۳) زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه از محسن ثلاثی، چاپ نوزدهم، تهران، گلرنگ یکتا.
- عطار، نیشابوری (۱۳۷۴) منطق‌الطیر، به تصحیح سید صادق گوهرین، چاپ دهم، تهران، علمی و فرهنگی.

Collins, R (1988). *The Theoretical Continuities in Goffman s Work*, Boston, Northeastern University Press.

Turner, J. H (2003). *The Structure of Sociological Theory*, United State, Wadsworth press.

Verhoeven, J (1993) "An interview with Erving Goffman." *Research on Language and Social Interaction*, Vol. 26, No. 3, pp. 317-348.

Smith Greg (1999) *Goffman and Social Organization: Studies in a sociological legacy*, London, Routledge press.